

بازتاب قرآن در مثنوی معنوی

نگارش:

فلامرضا بهمنی

چکیده:

مولانا جلال‌الدین بلخی در اثر ارزشمندشان، مثنوی علاوه بر تمثیل، استشهاد، استدلال و بهره‌گیری از قصص قرآنی در دلالات و خطابات خویش، بخش‌هایی از مثنوی را به معرفی این کتاب آسمانی اختصاص داده و به مسائلی همچون وصف قرآن، تمسک به قرآن، تدبیر در قرآن، طاعتان قرآن، قرآن و منافقان، قرآن و کوردلان، تصویر شیطان در قرآن، پیام‌های قرآن شامل (امتحان، بشارت، انذار، امر، نهی، تجلیل، تحریض و تحقیر)، مفسران قرآن و... پرداخته است. در این نوشتار سعی شده است که به تبیین و توضیح این مباحث پرداخته، تا گامی - هر چند کوتاه - در نشان دادن جنبه‌های کتاب خدا برداشته شود.

مقدمه:

آب خضرست این نه آب دام و دد هر چه اندر وی نماید «حق» بود

(دفتر ۶/ بیت ۳۲۴۳)^۱

قرآن، بهار دل‌ها، شفای دردها، سرچشمه‌ی دانش‌ها، زداینده‌ی تیرگی‌ها و استوارترین مسند شناخت و معرفت است. قرآن، مشعل فروزان جاودانه است بر معبر تاریخ که در تاریخ‌زار حیات، انبوه انبوه انسان‌های سرگشته را به مقصد اعلیٰ رهنمون گشته است. این مصحف شریف مجموعه‌ای است بس گرانقدر و نفیس مشتمل بر علوم و معارف الهی، آداب و اخلاق پسندیده، احکام و قوانین استوار، قصص و اخبار راستین، مواعظ و امثال ارزشمند که رهگشای نیازمندی‌های فردی و اجتماعی بشر است. معانی و مفاهیم این کتاب سترگ در طول چهارده قرن از جهات مختلف در حیات فردی و اجتماعی ما تأثیر پنهان و آشکار نهاده است؛ چنان‌که امروزه نمی‌توان به جنبه‌هایی از زندگی مسلمانان اشاره کرد که قرآن مجید و معانی و الای آن به نحوی مستقیم و یا غیر مستقیم، در آن تأثیری نگذاشته باشد و هر کس در این باره منصفانه به قضاوت بنشیند، به درستی این عقیده اقرار می‌کند.

یکی از مهمترین این تأثیرگذاری، نفوذ عمیق در اندیشه‌ی شاعران و نویسندگان بزرگ ادب فارسی است و همه‌ی این بزرگان در عبارت‌پردازی، استدلال و بیان مافی‌الضمیر خود، از این سرچشمه‌ی شفابخش بهره گرفته‌اند؛ چرا که «قرآن برای مسلمانان هم زبان دل است و هم ترجمان اعتقاد و شنیدن آن تقدیسی را تداعی می‌کند. که هم آرامش‌بخش است و هم شکوهمند؛ شکوهی معنوی که همه را به سکوت وا می‌دارد و آرامشی که نتیجه هدایت و ایمان است»^۲

از آن‌جا که قرآن معیار فصاحت و بلاغت است، شاعران و نویسندگان با استفاده از

مضامین بلند قرآنی هم توانایی خود را در کاربرد لفظها، عبارت‌ها و مضمون‌های دینی نشان می‌دهند و هم با استشهاد از آن، تأثیر سخن خویش را فزونی می‌بخشند و در پناه قداست و حرمت کلام ربّانی، حلاوت اندیشه‌های خود را صد چندان ساخته، آن را ارجمند و پذیرفتنی‌تر می‌نمایند.

تجلی تعلیمات قرآن در سروده‌های پارسی‌گویان سده‌های سوم و چهارم چندان گسترده نیست، از این‌رو که شعر فارسی در آن زمان دوران کودکی و نوجوانی خود را می‌گذرانید و مایه و مضمون آن بیشتر بر محور مدح، ستایش، عشق و غزل می‌چرخید. بدیهی است که این مایه‌ها با معارف قرآنی کمتر زمینه پیوند دارد.

اما با گذشت زمان و بالندگی شعر فارسی و ارتباط آن با پاره‌ای از پدیده‌های فرهنگی که پیوند محکمی با مفاهیم قرآنی دارند و نیز پدید آمدن بسیاری از سخنوران که افزون بر قریحه‌ی شاعری، در قرآن و معارف اسلامی نیز تبخّری فراوان داشتند، آموزه‌های قرآنی در شعر فارسی گسترشی روزافزون یافت و سرانجام در سده‌های هفتم و هشتم به اوج خود رسید.

یکی از آثار ارزشمند ادب فارسی که از سرچشمه‌ی فیاض قرآن مجید، بهره‌های فراوانی برده است، مثنوی شریف مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است. «تأثیری که قرآن‌کریم از جهت لفظ و معنی در مثنوی به جای نهاده است تا حدّی است که بدون شک فهم درست مثنوی بدون آشنایی با قرآن حاصل نمی‌شود؛ چرا که غیر از اخذ قصه‌های قرآنی و تفسیر تعدادی از آیات آن، سراسر مثنوی مملو از الفاظ و تعبیرات قرآنی و مشحون از موارد استشهاد و تمثیل به آیات کلام الهی است.»^۳ بنابراین در اینجا به بخشی از عناوینی که در مثنوی از آن بهره‌گرفته شده است اشاره می‌شود.

۱. وصف قرآن^۴

«قرآن در آن جا که از وحی سخن می‌گوید، سخنی از عقل به میان نمی‌آورد، بلکه تنها

سر و کارش با قلب پیامبر است. معنای این سخن آن است که قرآن به نیروی عقل و استعداد عقلانی برای پیامبر حاصل نشده، بلکه این قلب پیغمبر بود که به حالتی رسید، غیر قابل تصوّر برای ما، و در آن حالت، استعداد درک و شهود آن حقایق متعالی را پیدا کرده است.^۵ از نظر مولانا قرآن این کلام آسمانی از مبدأ غیب بر قالب دل نبی اکرم ﷺ تجلی کرده و از زبان مبارکشان بیان شده است:

گر چه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفت او کافر است
(دفتر ۴/۲۱۲۲۴)

قرآن معجزه‌ای است به روشنایی آفتاب و جامع جمیع معارف الهی و حقایق عالم وجود که به اشکال مختلف بشر را مورد خطاب قرار داده است و نه کسی را توان آن است که در این معجزه الهی دست ببرد و نه کاستی و فزونی در آن راه دارد که «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون»^۶

خود مگیر این معجز چون آفتاب صد زبان بین نام او ام‌الکتاب
زهره نی کس را که یک حرفی از آن یا بدزدد یا فزاید در بیان
(دفتر ۴/۲۸۷۵ و ۲۸۷۶)

و جای دیگر:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این سبق
من کتاب و معجزت را رافعم بیش و کم کن را ز قرآن مانعم
من تو را اندر دو عالم را فعم طاعنان را از حدیث دافعم
کس نتاند بیش و کم کردن درو تو به از من حافظی دیگر مجو
(دفتر سوم/۱۱۹۷ به بعد)

«یکی از وجوه بارز اعجاز قرآن جنبه‌ی هنری آن است که از آن به فصاحت و بلاغت تعبیر می‌شود و البته این تعبیر نارساست، زیرا فصاحت به معنای روشنی و بلاغت به معنای رسایی است، ولی این گونه تعبیرات برای رساندن مقصود کافی نیست و بایستی

به آن جذابیّت را اضافه نمود که حاکی از دلربایی قرآن باشد، زیرا قرآن به نحو خاصی در دلها نفوذ می‌کرد و با ربانندگی ویژه‌ای که داشت با سرعت عجیبی تأثیر می‌نمود و آنها را شکار می‌کرد.^۷

مولانا با الهام از حدیث شریف «ان من الیّان لسحراً»^۸ قرآن را سحر حلالی - سخن بسیار مؤثر - می‌شمارد که توانایی نقش بر آب نمودن همه‌ی نیرنگ‌ها، خدعه‌ها و مکرهای بشری را دارد - هر چند این فریبکاری‌ها قدرتی باور نکردنی داشته باشد - همچنان که عصای موسی سحر ساحران را بی اثر ساخت:

هین بخوان قرآن بین سحر حلال سرنگونی مکرهای کالجبال

(دفتر ۵/۴۵۱)

هست قرآن مر ترا همچون عصا کفرها را در کشد همچون عصا

(دفتر سوم/۱۲۰۹)

صاحب مثنوی معتقد است که حکمت‌های قرآنی برای مؤمن همچون اشتراک شده‌ای است که وقتی آن را بیابد می‌شناسد که «الحکمة ضالة المؤمن فحیث وجدها احق بها»^۹

حکمت قرآن چو ضاله مؤمن است هر کسی در ضاله خود موقن است

(دفتر دوم/۲۹۱۰)

مولانا مستان معرفت حق و بهره‌برندگان از غذاهای معنوی را «قرآن‌های ناطقی» می‌شمارد که بیانگر رموز و اسرار غیبی‌اند؛ خلاف آنها، دلبستگان تنعمات مادی که در شمار بهایم و چهار پایان‌اند:

هر که گاه و جو خورد قربان شود هر که نور حق خورد قرآن شود

(دفتر ۵/۲۴۷۸)

بر اساس حدیث شریف «ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه حتی سبعة ابطن»^{۱۰} قرآن را، ناطق کاملی می‌شمارد که همچون انسان بخشنده‌ای سفره‌ی او پر از غذاهای الوان است و هر

مهمانی با هر نوع سلیقه و به قدر شایستگی و آگاهی خود می‌تواند از آن بهره بگیرد:
همچو قرآنی که به معنی هفت توست خاص را و عام را مطعم دروست
(دفتر سوم/۱۸۹۶)

و در جای دیگر می‌گوید اگر فقط به ظاهر الفاظ قرآن بنگری و به باطن آن توجه نکنی، همچون شیطان خواهی بود که از وجود آدم تنها تن خاکی او را می‌دید و روح خدایی او را نمی‌شناخت، هر چند که این شناخت کار چندان آسانی هم نیست؛ زیرا ظاهر قرآن در مثل همچون ظاهر انسان‌هاست. سالها با نزدیکان خود زندگی می‌کنیم، اما پی به باطن آن‌ها نمی‌بریم. برخی از شارحان مثنوی، معتقدند که مولانا در این ابیات به حدیث «للقرآن ظاهر و باطن و مطلع»^{۱۱} نظر داشته، زیرا از بطن چهارم آن سوتر نمی‌رود و مطابق نظر محیی‌الدین عربی می‌گوید کسی جز خدا آن را نمی‌داند:

حرف قرآن را بدان که ظاهر است	زیر ظاهر، باطنی بس قاهر است
زیر آن باطن یکی بطن سوم	که درو گردد خردها جمله گم
بطن چارم از نبی خود کس ندید	جز خدای بی نظیر بی‌ندید
توز قرآن ای پسر ظاهر مبین	دیو آدم را نبیند جز که طین
ظاهر قرآن چو شخص آدمیست	که نقوشش ظاهر و جانش خفیست
مرد را صد سال عم و خال او	یک سر مویی نبیند حال او

(دفتر سوم/۴۲۴۴ به بعد)

مولانا قرآن و موازین الهی را «محکی» می‌داند که می‌تواند عقل کمال‌طلب را از وهم خذلان نگر - خواست‌ها و آرزوهای دنیایی - باز شناساند:

بی محک پیدا نگردهد وهم و عقل	هر دو را سوی محک کن زود نقل
این محک قرآن و حال انبیا	چون محک مر قلب را گوید بیا

(دفتر چهارم/۲۳۰۳ به بعد)

و به استناد آیه‌ی کریمه‌ی «یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین»^{۱۲} معتقد

است که اگر قرآن با اعتقاد و درک کامل تلاوت نشود، باعث گمراهی صاحبان اندیشه‌های بیمارگونه و عاصیان منکر خواهد شد:

زانک از قرآن بسی گمره شدند زان رسن قومی درون چه شدند

(دفتر سوم/۴۲۱۰)

و در جای دیگر به این موضوع اشاره دارد:

در نبی فرمود کین قرآن زد دل هادی بعضی و بعضی را مضل

(دفتر ششم/۶۵۶)

مولانا شباهت ظاهری واصلان و مردان حق را با مردم عوام به یکسانی ظاهری حروف مقطعه قرآن مجید و حروف الفبا تشبیه می‌کند و معتقد است که تفاوت این دو گروه را باید به چشم عقل مشاهده کرد؛ آنگاه متوجه آثار معجزه آسای باطن مردان حق و حروف مقطعه قرآن مجید شد

این الم و حُم این حروف چون عصای موسی آمد در وقوف

حرفها مانند بدین حرف از برون لیک باشد در صفات این زبون

این الم و حُم ای پدر آمدست از حضرت مولی البشر

هر الفلامی چه می‌ماند بدین گر تو جان داری بدین چشمش مبین

گر چه ترکیبش حروفست ای همام می‌بماند هم به ترکیب عوام

ازدهاگردد شکافد بحر را چون عصا حم از داد خدا

ظاهرش مانند به ظاهرها و لیک قرص نان از قرص مه دورست نیک

(دفتر پنجم/۱۳۱۶ به بعد)

صاحب مثنوی سخنان ارزشمند گذشتگان را وسیله‌ی ادراک حقایق آیندگان می‌شمارد، همچنان که تورات و انجیل و زبور موید تعلیمات انسان‌ساز قرآن مجیدند.

نی که هم تورات و انجیل و زبور شد گواه صدق قرآن ای شکور

(دفتر سوم/۲۵۳۹)

۲. تمسک به قرآن

«و چنگ در ریسمان قرآن زن و از آن نصیحت‌پذیر، حلالش را حلال و حرامش را حرام گیر و حقّی را که پیش از این بوده است (شریعت پیامبران پیشین و یا آنچه قرآن کریم درباره‌ی آن گفته است) تصدیق‌دار و رفته‌ی دنیا را برای آینده‌ی آن آیه‌ی عبرت شمار.»^{۱۳} مولانا تمسک به قرآن و چنگ زدن به این ریسمان الهی را به منزله همنشینی با ارواح طیّبه انبیاء و اولیاء می‌شمارد؛ همان مردانی که همچون ماهی در دریای عنایت خداوندی به شناگری مشغولند.

باروان انبیا آمیختی

چون تو در قرآن حق بگریختی

ماهیان بحر پاک کبریا

هست قرآن حال‌های انبیا

(دفتر اول/ ۱۵۳۷ به بعد)

۳. تدبّر در قرآن

قاریان قرآن سه گروهند:

- یکی آنان که قرائت قرآن را سرمایه‌ی معیشت می‌کنند و به واسطه‌ی آن از ملوک حقوق و شهریه می‌گیرند و بر مردم تقدّم می‌جویند.
- دیگر آنان که حفظ حروف و صورت قرآن کنند و تزییع حدود آن نمایند و او را پشت سر اندازند؛ خداوند فراوان نکند این گروه را.
- طایفه دیگر آنان هستند که قرآن را قرائت کنند و با دواى قرآن دردهای قلب خود را علاج کنند. پس به واسطه‌ی آن شب را بیدار و به عبادت بگذارند و روز را روزه گیرند و به تشنگی گذرانند و در مساجد حاضر شوند و اقامت کنند و از فراش خواب ناز برخیزند. پس خداوند عزیز جبار به واسطه‌ی اینها دفع بلیّات فرماید و باران از آسمان فرو فرستد. به خدا قسم که این قسم از قاریان قرآن، از کبریت احمر کمیاب‌ترند.^{۱۴}

مولانا معتقد است که هدف نهایی از نزول قرآن - و هر کتاب آسمانی دیگر- تنبّه بشر و عمل به احکام آن است، نه بسیار خواندن و در الفاظ آن بحث‌های دور و دراز پیش آوردن و آن را دست‌آویز هوای نفسانی نمودن و سرمایه جدال و مناظره و ستیزه‌کردن. در این مورد افلاکی در مناقب العارفین، داستانی آورده است که ما را به اندیشه‌ی مولانا بیشتر نزدیک می‌کند:

«روزی در بندگی مولانا حکایت سبعه خوانی صاین الدین مقری می‌کردند که ابو حفص» دوران و «قالون» زمان است و هر شب باید که ختم قرآن کند، آن‌گاه آرامد. فرمود که آری، گردکان را نیکو شمارد و از مغز نغزش خبر ندارد.»^{۱۵}

ور بخوانی و نه‌ای قرآن‌پذیر	انبیا و اولیا را دیده‌گیر
ور پذیرایی چو بر خوانی قصص	مرغ جانن تنگ آید در قفص
مرغ کواندر قفص زندانیست	می‌نجوید رستن از نادانیست

(دفتر اول/ ۱۵۳۹ به بعد)

۴. طاعنان قرآن

مولانا در جواب کسانی که می‌گفتند مثنوی کتابی عاری از اسرار عالی و امور معنوی است و در این کتاب تربیت صوفیانه، مانند رساله‌های مشایخ پیشین، به صورت منظم درج نشده است، می‌گوید که این عادت عیبجویان و افراد حسود و کینه‌توز است که موفقیت دیگران را نمی‌توانند تحمل کنند. مگر منکران قرآن مجید نمی‌گفتند: «ان هذا الا اساطیر الاولین»^{۱۶} که خداوند متعال در جواب این معاندان و طاعنان خطاب به پیامبر گرامی خویش می‌فرماید: قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا.^{۱۷}

چون کتاب الله بیامد هم بر آن	این چنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیرست و افسانه‌ی نژند	نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

کودکان خُرد فهمش می‌کنند
گفت اگر آسان نماید این به تو
جستان و انستان و اهل کار
نیست جز امر پسند و ناپسند
این چنین آسان یکی سوره بگو
گو: یکی آیت از این آسان بیار

(دفتر سوم/۴۲۳۷ به بعد)

در جایی دیگر طاعنان مثنوی را مورد سرزنش قرار می‌دهد و می‌گوید شما برای گریز از تهمت طعنه‌زدن به قرآن، مثنوی را که شرح معانی قرآنی است، بی‌فایده می‌شمارید و در ادامه‌ی سخن به بیان ویژگی‌های کلام خدا می‌پردازد:

ای سگ طاعن تو عوعو می‌کنی
این نه آن شیرست کز وی جان بری
تا قیامت می‌زند قرآن ندی
که مرا افسانه می‌پنداشتید
خود بدیدیت آنک طعنه می‌زدیت
من کلام حقم و قیام به ذات
نور خورشیدم فتاده بر شما
نک منم ینبوع آن آب حیات
طعن قرآن را برون شومی کنی
یا زینجه قهر او ایمان بری
کای گروهی جهل را گشته فدئ
تخم طعن و کافری می‌کاشتید
کسه شما فانی و افسانه بُدیت
قوَت جان جان و یاقوت زکات
لیک از خورشید ناگشته جدا
تا رهانم عاشقان را از ممات

(دفتر سوم/۴۲۸۲ به بعد)

۵. قرآن و منافقان

مولانا برای آن‌که تصویر روشنی از چهره‌ی منافقان - آنان که دلی معلق و متردد میان کفر و ایمان دارند^{۱۸} - در معارضه با قرآن مجید، پیامبر اکرم ﷺ و در نتیجه اسلام ارائه دهد، داستان مسجد ضرار را نقل می‌کند که خیر آن مأخوذ از اشارت قرآن کریم است^{۱۹} و با نقل آن گوینده مثنوی «در واقع مثال مورد نظر را از مأخذی نقل می‌کند که مثل تجربه روزانه، مخاطب را از هرگونه تردید در قبول دعوی وی بیرون می‌آورد.»^{۲۰}

این مسجد که منافقان آن را به قصد ضرار و تفرقه ساخته‌اند، مجرد ساختنش نشان می‌دهد که ابلیس رویان همواره ممکن است انسان را در ظاهر به خیر و منفعت دعوت نمایند و برای افناع مخاطب، قرآن زیر بغل بگذارند و سوگندهای شداد و غلاظ یاد نمایند، اما در باطن جز شرّ و ضرر برای وی نمی‌خواهند:

یک مثال دیگر اندر کثر روی	شاید از از نقل قرآن بشنوی
هر منافق مصحفی زیر بغل	سوی پیغمبر بیارد از دغل
باز سوگند دگر خوردند قوم	مصحف اندر دست و بر لب مهر صوم
که به حق این کلام پاک راست	کان بنای مسجد از بهر خداست
اندر آن جا هیچ حیلۀ مکر نیست	اندر آن جا ذکر و صدق و یاریست

(دفتر دوم/ ۲۸۲۵ به بعد)

و در جای دیگر اشاره دارد که منافقان و راندگان درگاه حق از ستیزه‌جویی، قصّه‌های قرآن را هم سنگ اسطوره‌های پیشینیان می‌شمارند.^{۲۱} در صورتی که این قصّه‌ها وصف الحال ماست؛ اگر چه در گذشته‌های دور اتفاق افتاده باشد:

آن اساطیر اولین که گفت عاق
حرف قرآن را، بُد آثار نفاق

(دفتر سوم/ ۱۱۵۰)

در دفتر ششم پس از بیان انواع حیلۀ گری حیوانات در شکار طعمه، چنین نتیجه می‌گیرد که وقتی بهایم می‌توانند برای شکار کردن به انواع نیرنگ‌ها دست یازند، حیلۀ‌های انسانی بسیار مؤثرتر و کارآمدتر خواهد بود. انسان مکار منافق برای رسیدن به مطامع خویش با ظاهری آراسته مصحفی را زیر بغل خواهد گرفت، به سوی تو خواهد آمد؛ در حالی که خنجر آبداری در آستین خواهد داشت و با لبی پر از خنده با تو روبرو خواهد شد؛ در حالی که قلبش مالا مال از تزویر و نیرنگ است.

صد هزاران مکر در حیوان چو هست
چون بود مکر بشر کو مهترست

مصحفی در کف چون زین‌العابدین خنجری پر قهر اندر آستین
 گویدت خندان که‌ای مولای من در دل او بابلی پر سحر و فن
 (دفتر ۶/۴۰۹۰ به بعد)

و در جای دیگر «نفس اماره» منافقی است که در دستی قرآن و در دست دیگر تسبیح دارد. او با ظاهری فریبنده پیش می‌آید؛ اما خنجر و شمشیری برای کشتن تو در آستین دارد و این هشدار مولانا است که نیرنگ و نفق او را نپذیر و گول ظاهر فریبنده او را مخور، چرا که با یک لحظه غفلت تو را نابود خواهد کرد.

نفس را تسبیح و مصحف در یمین خنجر و شمشیر اندر آستین
 مصحف و سالوس او باور مکن خویش با او همسر و همسر مکن
 سوی حوضت آورد بهر وضو و اندر اندازد ترا در قعر او
 (دفتر سوم/بیت ۲۵۵۴ به بعد)

۶ قرآن و کوردلان

در نظر مولوی کسانی که علایق دنیایی، چشم باطن آن‌ها را از ادراک عالم غیب باز می‌دارد^{۲۲}، تنها به ظواهر قرآن چون لحن، صوت، کتابت و تجوید آن توجه دارند و از معانی باطنی و انسان‌ساز آن ناآگاهند:

که ز قرآن گرنیند غیر قال این عجب نبود ز اصحاب زلال
 کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می‌نیابد چشم کور
 (دفتر سوم/۴۲۳۰)

صاحب مثنوی در این فراز به سخن سنایی نظر دارد، آنجا که می‌فرماید:

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد
 که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا
 عجب نبود اگر از قرآن نصیب نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا^{۲۳}

و در جای دیگر می‌گوید اگر سرمه‌ی عنایت خداوند، چشم دل را باز نکند و مجاز را از حقیقت باز نشناسیم، معارف قرآنی و داستانهای سرگرم کننده را از هم باز نخواهیم شناخت:

شاهنامه یا کلیده پیش تو همچنان باشد که قرآن از عتو
 فرق آنکه باشد از حق و مجاز که کند کحل عنایت، چشم باز
 (دفتر چهارم/۳۴۶۳ به بعد)

در دفتر ششم خطاب به دهریون و مادّیون که عالم غیب را افسانه می‌دانند می‌گوید:
 به جای توجه به روابط عالم ماده، قدرت الهی و روحانی اولیای حق و معارف بی‌نظیر قرآن مجید را دریاب، اگر چه لیاقت درک این حقایق را نداری و از سر عناد آرزو می‌کنی که قرآن خوانان را از خواندن آیات بازداری و معلّمان قرآن را گوشمال دهی و هرگز به این خواسته نخواهی رسید:

ای طبیعی، فوق طبع این ملل بین
 یا بیا و محوکن از مصحف این
 مقربان را منع کن، بندی بنه
 یا معلّم را بمال و سهم ده

عاجزی و خیره کین عجز از کجاست
 عجز تو تابی از آن روز جزاست
 (دفتر ششم/۴۸۲۳ به بعد)

و در دفتر دوم کسانی را که به لفظ و ظاهر قرآن توجه می‌کنند و از معانی عمیق و بلند آن بی‌بهره‌اند، ضمن تمثیلی مناسب به کوری تشبیه می‌کند که چهار پایش گریخته و او پالان را به جای خر گرفته و تنبیه می‌کند:
 حرف قرآن را ضریران معدن‌اند

خر نبینند و به پالان برزنند
 (دفتر دوم/۷۲۳)

۷. تصویر شیطان در قرآن

مولانا آن جا که ضرورت وجود پیر را در سیر و سلوک تبیین می‌نماید و از مکاید شیطان نفس سالک را بر حذر می‌دارد، با اشاره به آیه ی ۷۱ از سوره ی مبارکه ی انعام نقش شیطان را در اغوای آدمیان مطرح می‌سازد: ^{۲۴}

غولت از ره افکند اندر گزند	از تو داهی تر در این ره بس بدند
از نسبی شنو ضلال رهروان	که چه شان کرد آن بلیس بدروان
صد هزاران ساله راه از جاده دور	بردشان و کردشان ادبار و عور

(دفتر اول/ ۲۹۴۷ به بعد)

و در جای دیگر با استناد به قرآن مجید، شیطان را مفلسی می‌شمارد که حاصل داد و ستد کردن با او موجب پشیمانی ابدی است:

مفلسی ابلیس را یزدان ما	هم منادی کرد در قرآن ما
کودغا و مفلس است و ید سخن	هیچ با او شرکت و بازی مکن

(دفتر دوم/ ۶۵۴ به بعد)

مولانا بر اساس کریمه ی «انه یریکم هو و قبيله من حیث لا ترونهم»^{۲۵} معتقد است که شیطان و ایادی او از طرق غیر قابل رؤیت همواره مترصد رفتار و کردار بنی آدم می‌باشند، راههایی که مشابهتی با جریان زندگی این جهانی ندارد:

از نسبی بر خوان که دیو و قوم او	می‌برند از حال انسی خفیه بود
از رهسی که انس از آن آگاه نیست	زانک زین محسوس و زین اشباه نیست

(دفتر چهارم/ ۱۷۸۰ به بعد)

نتیجه تلقین‌پذیری از شیطان و تحت تأثیر وسوسه‌های او قرار گرفتن، از بین رفتن جوانمردی و سماحت از دست دادن آرامش و متانت و افتادن به وادی گمراهی و فحشاء و ضلالت است که: «الشيطان يعدكم الفقر و یامرکم بالفحشاء»^{۲۶} «شیطان که خود از حق درویش است می‌وعده‌ی درویشی دهد که همان دارد و دستش بدان می‌رسد. خود

خرمن سوخته است، دیگران را خرمن سوخته خواهد. ربّ العالمین که آمرزگار است و بنده نواز، وعده‌ی کرم و مغفرت می‌دهد، آری هر کس آن کند که سزای اوست و زکوزه همان برون تراود که در اوست: کل یعمل علی شاکلته. دعوت خداوند -عزّ جلاله- آن است که گفت: یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم، و دعوت شیطان آن است که گفت: انما یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر. شیطان بر حرص و رغبت دنیا می‌خواند. این به حقیقت درویشی است و اللّٰه به قناعت و طلب عقبی می‌خواند و این عین توانگری است. شیخ الاسلام انصاری -قدس الله روحه- گفت توانگری سه چیز است: توانگری مال، توانگری خوی و توانگری دل. توانگری مال سه چیز است: آنچه حلال است محنت است و آنچه حرام است لعنت است و آنچه افزودنی است عقوبت است و توانگری خوی سه چیز است: خرسندی، خشنودی، جوانمردی. و توانگری دل سه چیز است: همتی به از دنیا، مرادی به از عقبی، اشتیاقی فادیدار مولی.»^{۲۷}

از نسی بشنو که شیطان در وعید می‌کند تهدیدت از فقر شدید تا خوری زشت و بری از زشت شتاب نی مروّت، نی تأنی، نی ثواب (دفتر پنجم/ ۶۱ به بعد)

هرگاه شیطان و اذنباشی از به دام انداختن مردان حق عاجز شوند، از شیاطین انس - انسانهایی که از فرط حسادت و بیزگی‌های شیطانی یافته‌اند - استعانت خواهند جست که: «و کذالک جعلنا لکل نبیّ عدوّا من شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً.»^{۲۸}

و آن بنی آدم که عصیان گشته‌اند از نبی برخوان که شیطانان انس دیو چون عاجز شود در افتنان که شما یارید با ما یاری از حسودی نیز شیطان گشته‌اند گشته‌اند از مسخ حق با دیو جنس استعانت جوید او زین انسیان جانب مایید جانب‌داری (دفتر پنجم/ ۱۲۱۹ به بعد)

۸ پیام‌های قرآن

تعبیرات قرآن در مثنوی با چنان وفور و کثرتی اقتباس و نقل گشته که به نحو بارزی از غلبه‌ی معانی و الفاظ قرآن بر ذهن‌گوینده و از احاطه‌ی وی بر اسرار و دقائق آن حاکی است و از این حیث می‌توان مثنوی را تفسیری لطیف و دقیق از تمام قرآن کریم دانست. بدیهی است که در این بخش، هدف آن نیست که به همه‌ی این مطالب که سراسر مثنوی را فرا گرفته، اشاره شود بلکه تنها ابیاتی مورد نظر است که در آن واژه‌های قرآن، نبی، ذکر، کلام حق و... به کار رفته و جلوه‌هایی از پیام‌های قرآن مجید در قالب بشارت، انذار، امتحان، امر، تجلیل، تحریض، تحقیر، استشهاد و خبر در آن انعکاس یافته است. مولانا محتوای قرآن را سراسر امر، نهی، وعد و وعیدی می‌داند که خطاب به صاحبان «درک»، «وجدان» و «اختیار» است و آنان که قلبی به قساوت سنگ دارند، از آن بی‌بهره‌اند:

جمله قرآن امر و نهیست و وعید امر کردن سنگِ مرمر را که دید؟

(دفتر پنجم/ ۳۰۲۶)

و در جایی دیگر می‌گوید بخش معتناهی از قرآن سرگذشت اقوامی است که مظهر کفر، عناد و لجاج بوده‌اند:

جمله قرآن شرح خبث نفسهاست بنگر اندر مصحف آن چشمت کجاست
(دفتر ششم/ ۴۸۶۲)

مولانا معتقد است که سبب‌های مادی دنیا را قدرتی دیگر - مسبب الاسباب - به حرکت درمی‌آورد و آن‌ها خود نمی‌توانند علل امور وقایع باشند. به همین دلیل بخش عمده‌ای از قرآن مجید به ناکار آمدی این اسباب و علل اختصاص یافته است که از جمله‌ی آن می‌توان به معجزه حضرت موسی و عبور او از رود نیل و غرق شدن فرعونیان، بدل شدن ریگ به آرد در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام، تبدیل پشم بز به ابریشم در قصه‌ی حضرت موسی علیه السلام و شکست ابرهه و لشکریانش از مرغان ابابیل اشاره کرد:

جمله قرآن هست در قطع سبب عَزَّ درویش و هلاک بولهب

(دفتر سوم/ ۲۵۲۰)

همچنین ز آغاز قرآن تا تمام
 رفض اسبابست و علت و السلام
 (دفتر سوم/۲۵۲۵)

اینک به بررسی جلوه‌هایی از این پیام‌ها می‌پردازیم:

۱.۸. امتحان

عاشقان صادق حضرت حق، از مرگ استقبال می‌کنند و آن را مانند گردن‌بندی، زینت‌افزای گردن خویش می‌نمایند، اما جهودان سست اعتقاد که ایمان راسخی ندارند از تصوّر مرگ به هراس می‌افتند که: «قل یا ایها الذین آمنوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کتمم صادقین»: ۲۹

شد هوای مرگ طوق صادقان
 که جهودان را بُد این دم امتحان
 در نسی فرمود کای قوم یهود
 صادقان را مرگ باشد گنج و سود
 (دفتر اول/۳۹۶۸)

۲.۸. بشارت

مولانا خداوند را «دیرگیر و سخت‌گیر» می‌شمارد؛ یعنی عنایت پروردگار به سهولت و آسانی شامل حال بنده نمی‌شود، اما وقتی بنده لیاقت دریافت آن را پیدا نماید، این لطف استوار و پایدار است. برای اثبات این مدّعا به محتوای سوره‌ی مبارکه‌ی «الضحی» اشاره می‌کند که خداوند پس از مدّتی که پیامبرگرامی اسلام را در انتظار وحی مضطرب و پریشان نگاه می‌دارد، به ایشان مژده می‌دهد که: «ما ودّعک ربک و ما قلی». ۳۰

مفسران سوره‌ی «الضحی» را از نخستین سوره‌های قرآن و نزول آن را پس از اولین ظهور وحی و سپس قطع شدن آن می‌دانند. قسم‌ها و خطاب‌های این سوره نیز دلالت بر چنین وضع و زمانی دارد، «پس از نزول اولین آیات سوره‌ی «اقرأ» برای مدّتی که گویا از دوازده روز کمتر و از چهل روز بیشتر نبوده، یکسره وحی قطع شد و آن حضرت دچار نگرانی و اضطراب شدید گردید». ۳۱

دیر گیرد سخت گیرد رحمتش
 یکدمت غایب ندارد حضرتش

گر تو خواهی شرح این وصل و ولا از سر اندیشه می خوان و الضحی
(دفتر دوم/ ۲۵۲۳ به بعد)
مولانا از زبان قرآن به عاشقان پاکباز و وارسته بشارت می دهد که فنای بنده در ذات حق،
بقای به حق را در پی دارد که: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها»^{۳۲}

عاشقان را هر زمانی مردنی است مردن عشاق خود یک نوع نیست
او دو صد جان دارد از جان هدی و آن دو صد را می کند هر دم فدی
هر یکی جان را ستانده ده بها از نسی خون عشره امثالها
(دفتر سوم/ ۳۸۳۵ به بعد)

صاحب مثنوی محبان واقعی و عاشقان راستین خداوند را به عشقی مژده می دهد که
خداوند در وجود آنها به ودیعت نهاده تا بدین وسیله خدا را دوست بدارند و خدا نیز آنان
را دوست خواهد داشت که: «فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه»^{۳۳} و «این یحبونه
بازتاب و پرتوی است از یحبهم، نه فعلی که به اراده بنده و از جانب خدا باشد»^{۳۴} «چرا
که ایزد تعالی نخست محبت خود اثبات کرد و آنگه محبت بندگان؛ تا بدانی که تا الله بنده
را به دوست نگیرد، بنده به دوست نبود»^{۳۵}

چون یحبونه بخواندی در نسی با یحبهم قرین در مطلبی
(دفتر پنجم/ ۲۱۸۶)

۳.۸. انذار

مولانا به بدعت گزاران و کسانی که سنت های ناپسند را در جامعه پایه گذاری
می نمایند، هشدار می دهد که از سرنوشت تلخ اصحاب «اخذود» که در سوره البروج
آیات ۴ تا ۱۰ بدان اشاره شده، بهراسند. «قتل اصحاب الاخذود»، موضع قسم است
می گوید نفرین و کشته باد اصحاب اخذود که مؤمنان را می رنجانیدند و به عذاب آتش
ایشان را تعذیب همی کردند. فردای قیامت ایشان را دو عذاب است؛ چنانکه رب العزه
گفت: «فلهم عذاب جهنم و لهم عذاب الحریق» ظاهر ایشان به آتش می سوزد و باطنشان

به حمیم و زقوم می‌ریزد و گفته‌اند حریق در دنیا است، آن آتش که از بهر مؤمنان ساخته بودند تا مؤمنان را بدان عذاب کنند، بالا گرفت و بیرون افتاد و ایشان همه را به سوخت که بر شفیر آن نشسته بودند: «و لا یحییق المکر السیء الاباهله»:^{۳۶}

سوره بر خوان و السماء ذات البروج	گر خبر خواهی از این دیگر خروج
این شه دیگر قدم دروی نهاد	سنت بد کز شه اول بزاد
سوی او نفرین رود هر ساعتی	هر که او بنهاد ناخوش سنتی
وز لثیمان ظلم و لعنتها بماند	نیکوان رفتند و سنتها بماند

(دفتر اول/ ۷۴۱ به بعد)

زیرا «کسی که سنت کند در اسلام سنت حسنه‌ای را، پس عمل شود بعد از او به آن سنت، نوشته می‌شود برای او اجری به اندازه اجر کسی که به آن عمل می‌کند و هیچ از آن‌ها کم نمی‌شود و کسی که سنت کند در اسلام سنت سیئه‌ای را و پس از او عمل شود بدان سنت، نوشته می‌شود بر او گناهی به اندازه کسی که آن را مرتکب شده و هیچ از گناه آن‌ها کم نمی‌شود».^{۳۷}

مولانا به ستمگران هشدار می‌دهد که از انتقام خداوند بر حذر باشند و موجبات گرفتاری مردم را فراهم نکنند که «من حفر لایحه حفرة وقع فیها»^{۳۸} و برای تبیین موضوع به حوادث مندرج در سوره‌ی فیل اشاره می‌نماید: «و ارسل علیهم طیرا ابابیل، ترمیهم بحجارة من سجیل». آن قهار و جباریم که هر که را خواهیم، به هر چه خواهیم قهر کنیم، نمود لعین را پشه‌ای فرستیم تا سزای وی در کنار وی نهد، فرعون طاغی را که دعوی خدایی کرد و ساحران با سحر عظیم جمع کرد، پاره‌ای چوب از حضرت خود فرستادیم تا قدر ایشان با ایشان نمود. ای محمد آن صناید قریش و رؤسای کفر که قصد هلاک تو کردند و ترا از وطن خود بتاختند و بر اندیشه‌ی هلاک کردن تو بر پی تو بیرون آمدند و تو با صدیق در آن غار غیرت رفته، نبینی که ما عنکبوتی ضعیف را به شحنگی تو چون فرستادیم تا دست دعاوی و اباطیل ایشان فرو بست! ما آن خداوندیم که در ما را

عنکبوتی شحنگی کند، مرغی مبارزی کند، پشه‌ای سپاه سالاری کند، غاری رازداری کند، آتشی مونس‌ی کند، درختی سبز مشعله‌داری کند، سگی عاشقی کند، موری مذکری کند، سنگی مسیحی کند، کس را با قهر ما تا وستن نیست و از عذاب و عقاب ما رهایی جستن نیست.»^{۳۹}

ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی	از برای خویش دامی می‌کنی
گرد خود چون کرم بر پيله متن	بهر خود چه می‌کنی اندازه کن
مرضیعان را تویی خصمی بدان	از نسی ذا جاء نصرالله و خوان
گر تو پیلی خصم تو از تو رمید	نک جزا طیراً ابا ییلت رسید

(دفتر اول/ ۱۳۱۱ به بعد)

«شرط صحّت و حسن هر عملی آن است که عمل مطابق اصول و روش عقلا و موافق شریعت و به جای خود انجام گیرد؛ فی‌المثل اگر کسی مال خویش را جهت خریدن زهر به دیگران ببخشد، آن انفاق ناپسند و نامشروع است.»^{۴۰} بر این اساس مولانا در فرازی از گفتار خود به کسانی که اموال خود را در وجهی نامعقول خرج می‌نمایند، هشدار می‌دهد و به عنوان انفاق نامعقول، داستان کافران قریش را که در جنگ بدر هر روز ده شتر نحر می‌کردند و مشرکان را میزبانی می‌نمودند، شاهد مثال می‌آورد و در ضمن آن به آیه شریفه‌ی ۳۶ از سوره‌ی انفال اشاره دارد:^{۴۱}

در نسی انذار اهل غفلتست	کان همه انفاقها حسرتست...
سروران مکه در حرب رسول	بودشان قربان به اومید قبول

(دفتر اول/ ۲۲۳۱ به بعد)

و در جای دیگر منافقان و ریاکاران را بر اساس کریمه‌ی «انّ المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الى الصلوة قاموا کسالی یراثون الناس و لا یذکرون الله الا قلیلاً»^{۴۲} به شاخه خشکی تشبیه می‌کند که از جذب شبنم دریای معرفت بی‌نصیبند و قابل ارشاد و تربیت نمی‌باشند؛ مگر آن که خواست خدا آن‌ها را به راه بیاورد:

پس بخوان قاموا کسالی از نبی چون نیابد شاخ از بیخش طبی
(دفتر ششم/۲۲۳۳)

۴-۸. امر

از مفهوم آیه شریفه «اما السائل ولا تنهر»^{۴۳} چنین نتیجه می‌گیرد که «گدایان را نباید خوار داشت و بر روی آن‌ها به پرخاش بانگ نباید زد، برای آن که خوارداشت گدا، دلیل نقصان جود و تنگ حوصلگی به هنگام بخشش است و آن، آینه‌ی جود را تیره می‌دارد؛ هم بر آن سان که نفس بر روی آینه غبار بر می‌انگیزد چنان که گفته‌اند:

جز ز آینه روی همدمی نتوان دید ز آن نیز چه فایده چو دم نتوان زد
بدین‌گونه آیه‌ی «و اما السائل فلا تنهر» را توجیه می‌کند که در هیچ یک از کتب تفسیر قرآن نظیر آن را در ظرافت نتوان یافت»:^{۴۴}

روی خوبان ز آینه زیبا شود روی احسان از گدا پیدا شود
پس از این فرمود حق در والضحی بانگ کم زن ای محمد برگدا
بر اساس آیه‌ی مبارکه‌ی «والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شورای بینهم و مما رزقناهم ینفقون»^{۴۵} می‌باید که مؤمنان در کارها با یکدیگر مشورت کنند و در تصمیم‌گیریها از بصیرت یکدیگر بهره ببرند:

چشمها را یار کن در اعتبار یار کن با چشم خود در چشم یار
«امر هم شوری» بخوان اندر صُحُف یار را باش و مگوش از ناز اف
(دفتر ششم/۱۵۸۹ به بعد)

۵.۸. تجلیل

آنجا که دشمنان پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پی آزار آن بزرگوارند و از روی لجاجت و کینه او را فردی ساده و زود باور معرفی می‌کنند: «یقولون هو اذن» و خداوند پاسخ می‌دهد که «قل هو اذن خیر لکم»^{۴۶} مولانا در تجلیل از مقام ختم رسل و هادی سبل می‌گوید: از آنجا که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هنگام استماع با همه‌ی وجود «گوش» می‌شود و سر حق را در می‌یابد،

خداوند او را در قرآن «گوش» خوانده است:

سر کشد گوش محمد در سخن کش بگوید در بُبی حق هو اذن

(دفتر سوم/۱۰۲)

صاحب کشف الاسرار این معنی را به صورتی دیگر تبیین می نماید:

«منافقان زبان عداوت دراز کردند، خواستند که در شمائل مصطفی عیب جویند، آنچه عین کرم بود و امارت فضل و نشان جوانمردی، به طعن بیرون دادند، گفتند: انه لحسن الخلق یسمع ما یقال له. مصطفی ایشان را جواب داد، گفت: «المومن کریم و الفاجر خب لئیم» قال الله تعالی: «قل هو اذن خیر لکم» قیل من العاقل قالوا: الفطن المتغافل»^{۴۷}

مولانا یکی از ویژگی های پیامبر گرامی اسلام ﷺ را علم لدنی ایشان می داند که از آموزش مدرسه ای که ابزار آن قلم و دفتر است و به دنیای مادی بستگی دارد - بی نیاز است.

«آسان آسان نرسد دست هیچ کس به حلقه ی درگاه قرآن مگر به توفیق و تیسیر رحمن، اگر کسی رسیدی به این دولت جز به عون رحمن، آن کس مصطفی بودی خاتم پیغامبران که آن جلالت و منزلت که او راست کس را نیست از آفریدگان و حق جل جلاله در حق او می فرماید: «الرحمن، علم القرآن»^{۴۸} ای علم محمداً القرآن، هر چند معلمان به تعلیم همی کوشند و استادان تلقین همی کنند و حافظان درس روان همی دارند، این همه اسباب اند و آموزنده به حقیقت خداست. هر آموخته ای را آموزنده اوست هر آفرورخته ای را آفرورنده اوست، هر سوخته ای را سوزنده اوست، هر ساخته ای را سازنده اوست.»^{۴۹}

مصطفایی کو که جسمش جان بود تا که رحمن علم القرآن بود
اهل تن را جمله علم بالقلم واسطه افراشت در بذل کرم

(دفتر سوم/۵۹۳ به بعد)

مولانا لقب «رجال» را شایسته کسانی می‌داند که در وقت غلبه شهوت دچار لغزش نمی‌شوند و بر نفس خود مسلط‌اند و به هنگام خشم و کینه، صبور و مقاوم:

نه به وقت شهوت باشد عثار که رود عقل چو کوهت کاه وار
 نه به وقت خشم و کینه صبرهات سست گردد در قرار و در ثبات
 حق که را خوانده است در قرآن رجال؟ کی بود این جسم را آنجا مجال
 (دفتر پنجم/۳۷۰۸)

صاحب کشف‌الاسرار را در این معنی اشارتی لطیف است: حق جل جلاله در قرآن به سه جایگاه ایشان را «رجال» خواند:

«رجال یحبون ان یتطهروا»^{۵۰} پاکی دوست دارند و به پاکی کوشند از آن که این اسلام را بنا بر پاکی است «ان الله طیب لا یقبل الا الطیب» و آن‌جا که فرمود «رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله»^{۵۱} ایشان را به صفت ذکر بستود؛ یعنی که دنیا و مشغله دنیا ایشان را از ذکر الله باز ندارد، پیوسته زبان ایشان در ذکر باشد و دل در مهر؛ سدیگر که در قرآن ذکر مردان گفت، این آیت وارد است: «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه»^{۵۲} مردانی که وفای عهد صفت ایشان، صدق در قول و عمل سیرت ایشان و در راه خدا از بهر اعزاز دین و اعلا‌ی کلمه‌ی حق، تن سبیل کردن و جان در خطر نهادن پیشه ایشان.^{۵۳} و آن‌جا که می‌خواهد به طاووس، عزت و شرف بخشد و او را در میان پرندگان ممثل سازد، می‌گوید: پر و بال تو آن‌قدر زیبا و سحرانگیز است که حافظان و قاریان قرآن مجید برای زینت آن را در میان اوراق ارجمند کلام آسمانی می‌گذارند:

هر پرت را از عزیزی و پسند حافظان در طی مصحف می‌نهند

(دفتر پنجم/۵۳۹)

۶۸ تحقیر

مولانا عالمان دنیاپرست را که همه بینش و دانش خود را در راه به دست آوردن امکانات دنیوی به کار می‌گیرند و همواره از بیم فقدان سرمایه‌ای که با هزاران نیرنگ به

دست آورده‌اند، لرزان و ترسانند «ذوفنون» می‌نامد و مستحق تعبیر قرآنی «لایعلمون»:

همچنان لرزانی این عالمان که بودشان علم و عقل این جهان
از پی این عالمان ذوفنون گفت ایزد در نژی لایعلمون

(دفتر سوم/۲۶۴۲ به بعد)

عالم نمایان متکدی را که به خاطر لقمه‌ای نان آیات قرآن مجید را وسیله‌ی رسیدن به امیال نفسانی کرده‌اند، بر اساس کریمه‌ی «مثل الذین حملوا التوراة ثم لم يحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا»^{۵۴} چهاربایانی می‌شمارد که تنها به حمل کتاب خدا اکتفا کرده و از معنی و مفهوم آن بی‌بهره‌اند:

سالها گوید خدا آن نان خواه همچو خر مصحف کشد از بهر کاه

(دفتر دوم/۵۰۰)

۷-۸. استشهاد

اشراف مولانا بر مفاهیم قرآن مجید باعث شده است که در سرتاسر مثنوی اغلب پایه و مایه سخنان خود را بر آیه‌ای از آیات قرآن مجید نهد و با استشهاد از این آیات شریفه به اثبات مدّعی خویش پردازد. بهره‌گیری مولانا از الفاظ قرآن مجید به اشکال گوناگون در مثنوی خودنمایی می‌کند. آنچه در این بحث مورد نظر می‌باشد، ابیاتی است که لفظ «قرآن» و مترادفات آن در آن‌ها آمده است.

«مولانا حدود و تکوّن هر موجودی را موقوف به زمانی معین می‌داند - که پیش از آن و پس از آن به وجود نمی‌آید - چنانکه تره‌بار در دو ماه و گل سرخ پس از گذشت سالی و لعل در مدت دراز و طولانی خلعت هستی می‌پوشد و برای هر یک مهلتی مقرر است که از آن تجاوز نمی‌کند.»^{۵۵} برای اثبات این مدّعا، آیه‌ی شریفه‌ی «هو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده»^{۵۶} را شاهد می‌آورد:

بهر این فرمود حق عزوجل سوره الانعام در ذکر اجل

(دفتر اول/۲۵۹۴)

مولانا با استناد به آیه‌ی شریفه‌ی «لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج»^{۵۷} کسی را ناقص می‌شمارد که عقل او ناقص باشد؛ زیرا آن که از جنبه‌ی جسمی ناقص است همواره مورد ترحم و محبت بوده است؛ چرا که عقل ناقص را می‌توان با ارشاد به عقل کامل بدل کرد، اما تکمیل نقص بدن مقدور نیست:

چون که ملعون خواند ناقص را رسول بود در تاویل نقصان عقول
زان که ناقص تن، بود مرحوم رحم نیست بر مرحوم لایق لعن و زخم
نقص عقل است آن که بد رنجوری است موجب لعنت، سزای دوری است
بهر نقصان بدن آمد فرج در نسی که: «ما علی الاعمی حرج»
(دفتر دوم/ ۱۵۳۵ به بعد)

و آن جا که می‌خواهد آثار منفی «چشم زخم» و نگاه خصمانه حسود را تبیین نماید به آیه شریفه‌ی «و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون»^{۵۸} استناد می‌جوید:

که بلغزد کوه از چشم بدان یزلقونک از نبی بر خوان بدان

(دفتر پنجم ۴۹۹)

و در جای دیگر حریمان را از پر خوری و شکمبارگی بر حذر می‌دارد و با استشهاد به آیه‌ی شریفه‌ی «الآن تظفوا فی المیزان و اقیموا الوزن بالقسط»^{۵۹} توصیه می‌کند که در هر کاری اندازه نگهدارند:

لقمه اندازه خور ای مرد حریص گر چه باشد لقمه حلوا و خبیص

حق تعالی داد میزان را زبان هین ز قرآن سوره رحمن بخوان

(دفتر پنجم/ ۱۳۹۹ به بعد)

در تعبیر مولانا «ظن» عبارت است از آگاهی مبتنی بر محسوسات و مسموعات - درک دنیاپرستان و زندگان به تن-، «علم» آگاهی مبتنی بر طلب و اعتقاد و اطاعت از رهبران و پیران، و «یقین» ادراکی است که هیچ شک و تردید و استدلالی در آن اثر ندارد

«و گفته اند که یقین را سه رکن است: «علم الیقین»، «عین الیقین» و «حقّ الیقین». علم الیقین به سینه فرود آید، عین الیقین به سر فرود آید و حقّ الیقین به جان فرود آید. علم الیقین تقریر ایمان کند، عین الیقین اخلاص را نشان دهد و حقّ الیقین با حق معرفت افکند.... کلاسوف تعلمون، ثم کلاسوف تعلمون، آری بینی و درکار خود بینی آن روز که دانستن و دیدن سود ندارد و توبه و عذرخواست هیچ به کار نیاید، کلالو تعلمون علم الیقین، اگر علم الیقین و عین الیقین بودی که عقبه مرگ بمی باید گذاشت و ساز سفر قیامت بمی باید ساخت، همانا که تفاخر و تکاثر در مال و عدد تو را کمتر بودی و رغبت به طاعت و عبادت بیشتر بودی. لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین این لام لام قسم است، ربّ العالمین قسم یاد می کند و می گوید حقّا که شما بندگان همه دوزخ خواهید دید به عین الیقین، دیدنی بی گمان و بی هیچ شک.»^{۶۰}

با توجه به این مقدمات صاحب مثنوی سیر دنیاپرستان را از ظن به علم و از علم به یقین توضیح می دهد؛ آنان هنگامی که دوزخ را ببینند یقین خواهند کرد که حقیقتی وجود دارد:

هر گمان تشنه یقین است ای پسر	می زند اندر تسزاید بال و پسر
چون رسد در علم پس پر پا شود	مریقین را علم او بویا شود
زان که هست اندر طریق مفتتن	علم کمتر از یقین و فوق ظن
علم جو یای یقین باشد بدان	و آن یقین جو یای دید است و عیان
اندر الهیکم بیان این بین	که شود علم الیقین عین الیقین

(دفتر سوم/۴۱۱۸ به بعد)

۸۸ خبر

مولانا بسیاری از مفاهیم و قصص قرآنی را به منظور تیسّن، تبرک، استشهاد، تجلیل، حکمت، پند، هشدار، انذار، تشویق و تهییج در طیّ مباحث مثنوی به کار می گیرد و آنها را به صورت «خبر» بیان می نماید؛ از جمله ی این موارد اشاره به داستان طوفان نوح و

عدم فرمان‌پذیری «کنعان» فرزند نوح از پدر است که آن را در طی گفتار خود به منظور تنبیه دنیابرستان و سرگشتگان وادی ضلالت بیان می‌نماید و نظر به کریمه‌ی «قال لاعاصم الیوم من امر الله الامن رحم»^{۶۱} دارد:

کشتی نوحیم در دریا که تا
رونگردانی زکشتی ای فتی
همچو کنعان سوی هر کوهی مرو
از ئبی لاعاصم الیوم شنو

(دفتر چهارم/ ۳۳۶۰ به بعد)

و در بیانی دیگر ضمن اشاره به داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و استدلال آن پیامبر بزرگ در برابر مشرکان: «فلما جن علیه اللیل رأ کویاً قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الاقلین»^{۶۲} ضمن تعریض به عالمانی که از علم الهی بی‌خبرند، از بی‌تأثیر بودن ستارگان در سرنوشت انسان آگاهی می‌دهد:

ناخوشت آید نعال آن امین
در ئبی که لا حب الاقلین

(دفتر ششم/ ۹۵)

مولانا ضمن بیان اهمّیت تضرّع و زاری قلب خاشع در برابر پروردگار با استناد به کریمه‌ی: «فلولا اذا جاء بأستاء تضرعوا و لکن قسمت قلوبهم و زین لهم الشیطان ما كانوا یعملون»^{۶۳} به سرنوشت اقوام کفر پیشه‌ای اشاره می‌کند که قساوت قلب و روی گرداندن از دعا و نیایش آن‌ها را به قهر الهی گرفتار نمود:

گفته‌ای اندر ئبی کان امتان
که یرایشان آمد آن قهرگران
چون تضرّع می نکردند آن نفس
تا بلازیشان بگشتی بازیس
لیک دلهاشان چو قاسی گشته بود
آن گنه‌هاشان عبادت می نمود

(دفتر پنجم/ ۱۶۰۴ به بعد)

۹. مفسران قرآن

بر اساس حدیث شریف «من فسر القرآن برأیه و اصاب الحق فقد اخطأ»^{۶۴} مولانا کسانی را که قرآن را بر اساس هوا و هوس و امیال نفسانی، جلب منافع مادی، کسب مقام

دنیوی و نزدیکی به فرمانروایان ستمگر تفسیر می نمایند سرزنش می کند:

بر هوا تاویل قرآن می کنی پست و کژ شد از تو معنی سنی

(دفتر اول/ ۱۰۸۱)

از نظر صاحب مثنوی کسانی شایستگی تفسیر قرآن را دارند که پشت پا بر منافع دنیوی و آرزوهای مادی زده و فنای فی الله شده باشند. در آن حالت حقیقت قرآن در کلامشان تجلی خواهد کرد و هر چه بگویند موافق قرآن خواهد بود:

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس وز کسی کاتش زده اندر هوس

پیش قرآن گشت قربانی و پست تا که عین روح او قرآن شدست

و در جایی دیگر به این نکته اشاره دارد که وقتی انسان به کشف اسرار غیب و درک مفاهیم کتاب خدا موفق می شود که حس باطنی او بیدار و به راه مستقیم راهنمایی شود. بدیهی است که حس ظاهر تنها به ظواهر آیات بسنده خواهد کرد:

خاصه ای خواجه قیاس حسّ دون اندر آن وحیی که هست از حد فزون

گوش حسّ تو به حرف ار در خورست دان که گوش غیبت گیر تو کر است

(دفتر اول/ ۳۳۱۴ به بعد)

۱۰. آداب تلاوت قرآن

به مصداق کریمه‌ی «لایمسه الا المطهرون»^{۶۵} بساویدون و لمس نمودن کلمات قرآن، منوط به پاکی روح و اعتقاد قلبی به آن است. مولانا بر این نکته پاک شدن از منیت و خودخواهی را نیز می افزاید:

تا زچونی غسل ناری تو تمام تو بر این مصحف منه کف ای غلام

(دفتر ششم/ ۱۹۵)

مولانا در اهمّیت قرائت قرآن و عظمت کریمه‌ی «واذا قری القرآن فاستمعوا له و انصتوا»^{۶۶} از قول یکی از صحابه رسول خدا ﷺ حدیثی نقل می کند: «عن اسامة بن شریک قال اتیت النبی و اذا اصحابه کانما علی روسهم الطیر»^{۶۷} و این موضوع در عرب مثل

شده است که در صدر اسلام وقتی قرآن تلاوت می‌شد، اصحاب رسول خدا چنان آرام و بی‌حرکت گوش می‌دادند که «کانهم علی رؤوسهم الطیر»:

هم‌چنان که گفت آن یار رسول	چون نبی برخواندی بر ما فصول
آن رسول مجتبی وقت نثار	خواستی از ما حضور و صد وقار
آن چنان که بر سرت مرغی بود	کز فراقش جان تو لرزان شود

(دفتر پنجم/۳۲۴۴ به بعد)

صاحب کشف الاسرار در این باره سخنی لطیف دارد که برای حسن ختام بدان اشاره می‌کنیم:

«و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و... سماع حقیقت استماع قرآن است و سماع روزگار مرد را بیش از آن زندگی دهد که روح قالب دهد، سماع چشمه‌ای است که از میان دل بر جوشد، و تربیت او از عین صدق است و صدق مر سماع را چنان است که جرم آفتاب مر شعاع را و تا ظلمات بشریت از دل برنخیزد حقیقت آفتاب سماع روا نبود که بر صحرای سیه مرد تجلی کند و بدان که سماع بر دو ضرب است: سماع عوام دیگر است و سماع خواص دیگر. حظّ عوام از سماع صوت است و نغمت آن و حظّ خواص از سماع لطیفه‌ای است میان صوت و معنی و اشارت آن. عوام سماع کنند به گوش سر و آلت تمییز و حرکات طباع تا از غم برهند و از شغل بی‌سایند. خواص سماع کنند به نفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته، لاجرم بار آورد ایشان را نسیم انسی و یادگار ازلی و شادی جوانی.»^{۶۸}

نتیجه‌گیری:

از آن چه بدان اشاره شد به این نتیجه می‌رسیم که:

مولانا، قرآن کریم را منبع و منشأ تمام تعالیم و آرای خویش از تصوّف تا اخلاق تلقی می‌کند و غلبه معانی قرآن بر فکر و بیان او از این اندیشه نشأت می‌گیرد. تعظیم فوق‌العاده‌ی مولانا در حقّ قرآن کریم، همراه با نوعی تسلیم و انجذاب روحانی مقرون

است و این مایه‌ی استغراق در معانی و اسرار قرآن نزد مولانا می‌بایست تا حدّ قابل ملاحظه‌ای به تجربه عرفانی که تحقیق به حقایق و اسرار آن برای عارف کامل ممکن می‌شود، مربوط باشد. در سایه‌ی این استغراق در قرآن مجید است که مثنوی را حاوی حقایق زنده و مطالب سرشاری می‌بینیم که هنوز پیشاپیش بشریت می‌رود و از اندیشه‌های جهانی واپس نمانده است. حقایق ارزنده‌ای که در اخلاق و معرفت انسان بایستی منظور نظر باشد، به گونه‌ای در این کتاب شریف گنجانده شده که قرن‌ها به عنوان نسخه‌ای شفابخش به کار خواهد رفت و زنده دلان و معرفت‌جویان را از زلال پاک خود سیراب خواهد نمود.



پی‌نوشت‌ها:

۱. مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین محمدبلخی، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول تهران ۱۳۶۳ (همدی ارجاعها به همین چاپ است).
 ۲. دکتر محمدرضا راشد محصل، پرتوهایی از قرآن و حدیث در ادب فارسی، موسسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۷.
 ۳. عبدالحسین زرین‌کوب، بحر در کوزه، چاپ ششم، انتشارات علمی، تهران، پاییز ۷۳، ص ۴۰.
 ۴. در تدوین این مقاله ابیاتی مورد استناد واقع شده‌اند که در آنها واژه قرآن، نبی، ذکر، ذکر اجل، کتاب، کتاب الله، ام‌الکتاب، مصحف، فصول، پیغام خدا و سبق به کار رفته است.
 ۵. مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۷۰.
 ۶. سوره الحجر، آیه ۹.
 ۷. آشنایی با قرآن، انتشارات صدرا، ص ۸۳.
 ۸. بدیع‌الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۰، ص ۹۹.
 ۹. احادیث مثنوی، ص ۵۷.
 ۱۰. همان، ص ۸۳.
 ۱۱. مثنوی، دکتر محمد استعلامی، جلد سوم، انتشارات زوار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹، ص ۴۰۷ - ۴۰۶.
- «این عربی بخش‌های مختلف این حدیث را به ترتیب تفسیر، تاویل و آنچه فهم بدان نمی‌رسد، معنی

می‌کند و «مطلع» را به معنی معانی و مدرکاتی می‌داند که از تفسیر و تاویل و فهم بالاتر است و تنها پروردگار از آن اطلاع دارد.»

۱۲. سوره‌ی بقره/ آیه ۲۶.

۱۳. نهج البلاغه، ترجمه‌ی دکتر سیدجعفر شهیدی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ ششم، تهران ۱۳۷۳، ص ۳۵۳ (بخشی از نامه‌ای است که مولا علی بن ابی طالب (ع) خطاب به حارث بن عبدالله همدانی که از فقیهان بزرگ و از تابعین و از خواص اصحاب آن حضرت می‌باشد، نوشته‌اند و در آن وی را به تمسک به قرآن دعوت می‌فرمایند.

۱۴. اصول کافی، محمدبن یعقوب کلینی، ترجمه و شرح سید هاشم رسولی، جلد ۴، انتشارات عنمیه اسلامی، (بدون تاریخ و محل نشر) ص ۴۳۵.

۱۵. بدیع الزمان فروزانفر، شرح مثنوی شریف، انتشارات زوار، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۷، ص ۵۸۵.

۱۶. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۲۵.

۱۷. سوره‌ی اسرار، آیه‌ی ۸۸. همچنین نگاه کنید به آیات ۱۶ و ۱۷ سوره‌ی هود، ۲۳ و ۲۴ بقره و ۳۸۰ یونس که به آیات «تحدی» معروفند.

۱۸. عزالدین محمدبن علی کاشانی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح استاد جلال‌الدین همایی، چاپ سوم، تهران، آذر ۶۷، ص ۹۹.

۱۹. والذین اتخذوا مسجداً ضراباً و کفراً و تفریقاً بین المومنین و ارساداً لمن حارب الله و رسوله... (توبه/۱۰۷).

۲۰. عبدالحسین رزین کوب، سزنی، جلد اول، انتشارات علمی، چاپ سوم، تهران، پاییز ۶۸، ص ۱۳۹.

۲۱. ان هذا الاساطیر الاولین. (سوره انعام، آیه ۲۵).

۲۲. مثنوی، دکتر استعلامی، دفتر سوم، ص ۴۰۶.

۲۳. دیوان سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رهنوی، از انتشارات کتابخانه‌ی سنایی، بدون تاریخ چاپ، ص ۵۲.

۲۴. «بگو آیا رواست که بخوانیم و بپرستیم به جای خدا چیزی را که به ما سود نبخشند و زیان نرساند و به پاشنه و پی بازگردیم و فرا پس رویم؛ از آن پس که خدا ما را راه نمود، مانند آن کس که دیوانش بفریبند و بر روی زمین سرگشته و حیران کنند.»

۲۵. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۷. (شیطان و یارانش شما را می‌بینند از جایی که شما آن‌ها را نمی‌بینید).

۲۶. سوره بقره، آیه ۲۸۶. (شیطان با وعده فقر و ترس بی چیزی، شما را به کارهای زشت و بخیلی وادار می‌کند)

۲۷. ابوالفضل رشیدالدین مبدی، تفسیر کشف‌الاسرار و عده‌الابرار، به اهتمام علی‌اصغر حکمت، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷، جلد اول، ص ۷۳۸.

۲۸. سوره‌ی انعام، آیه ۱۱۲.

۲۹. سوره جمعه، آیه ۵. (ای رسول ما! جهودان را بگو: «ای جماعت یهودا! اگر پندارید که شما به حقیقت دومتداران خدایند، نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می‌گویید.»

۳۰. سوره الضحی، آیه ۳ (نه پروردگارت تو را وا گذاشت و نه خشم نمود).
۳۱. سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن (قسمت دوم از جزو سی ام) شرکت سهامی انتشار چاپ اول، تهران اسفند ۴۵، ص ۱۳۸.
۳۲. سوره انعام، آیه ۱۶۰.
۳۳. سوره مائده، آیه ۱۶۰.
۳۴. مثنوی، دکتر استعلامی، دفتر دوم ص ۱۷۶.
۳۵. تفسیر کشف الاسرار، جلد سوم، ص ۱۵۴.
۳۶. تفسیر کشف الاسرار، جلد ۱۰، ص ۸-۴۴۷.
۳۷. احادیث مثنوی، ص ۵.
۳۸. همان، ص ۱۴.
۳۹. تفسیر کشف الاسرار، جلد ۱۰، ص ۲۲-۶۲۱.
۴۰. شرح مثنوی شریف، ص ۹۰۶.
۴۱. آنها که کافرنه مالهائی خود را خرج می کنند تا دیگران را از راه خدا باز دارند. آنها ما را صرف می کنند آن گاه حرممان و حسرت می برند و مغلوب می شوند.
۴۲. سوره نساء، آیه ۱۴۲. (همانا منافقان با خدا مکر و حیله می کنند و خدا نیز با آنها مکر و حیله می کند و چون به نماز آیند با حالت بی میلی و کسالت و برای ریاکاری می آیند، ذکر خدا را اندک آن هم به قصد ریا نکنند).
۴۳. سوره الضحی، آیه ۱۰، (ای پیامبر بر روی گدای سائل دادن مزن)
۴۴. شرح مثنوی شریف، ص ۱۱۴۲.
۴۵. سوره شوری، آیه ۳۸. (و آنان که امر خدا را اطاعت و اجابت کردند و نماز پیا داشتند و کارشان را به مشورت یکدیگر انجام می دهند و از آنچه روزی ایشان کردیم به فقیران انفاق می کنند)
۴۶. سوره توبه، آیه ۶۱.
۴۷. تفسیر کشف الاسرار، ج ۴، ص ۱۶۰.
۴۸. سوره الرحمن، آیات ۱ و ۲.
۴۹. کشف الاسرار، ج ۹، ص ۱۹-۴۱۸.
۵۰. سوره توبه، آیه ۱۰۷.
۵۱. سوره نوره، آیه ۳۷.
۵۲. سوره احزاب، آیه ۲۳.
۵۳. تفسیر کشف اسرار، جلد هشتم، ص ۵۴-۵۲.
۵۴. سوره جمعه، آیه ۴. (وصف آنان که تحمل علم [تورات] کرده، خلاف آن عمل نمودند در مثل بد حماری ماند که کتابها بر پشت کشد)
۵۵. شرح مثنوی شریف، ص ۱۰۹۴.
۵۶. سوره انعام، آیه ۲. (خداست که شما را از گل آفرید و مهلتی نهاد و مهلتی است نامزد کرده نزد او)

۵۷. سوره فتح، آیه ۱۷. (کور و بیمار زمین‌گیر، گناهی ندارند و بر آن‌ها حرجی نیست)
۵۸. سوره قلم، آیه ۵۱. (ای رسول نزدیک بود کافران به چشمان بد چشم زخمت زنند که چون قرآن را بشنوند در فصاحتش حیرت کنند و از شدت حسد بگویند این شخص عجیب دیوانه است)
۵۹. سوره الرحمن، ۸ و ۹. (هرگز در میزان عدل تعدی و نافرمانی نکنید و هر چیز را به ترازوی عدل و انصاف بسنجید)
۶۰. کشف‌الاسرار، جلد ۱۰، ص ۶۰۳ و ۶۰۲.
۶۱. سوره هود، آیه ۴۳. (نوح گفت ای پسر امروز هیچ‌کس را از قهر خدا جز به لطف او نجات نیست)
۶۲. سوره انعام، آیه ۷۶. (پس چون شب تاریک درآمد ستاره درخشانی را دید گفت این پروردگار من است، پس چون آن ستاره غروب کرد گفت من چیز نابودشدنی را به خدایی نخواهم گرفت)
۶۳. سوره انعام، آیه ۴۳. (اگر نه این بود آن‌گاه که خشم ما بر آن‌ها فرود می‌آمد زاری می‌کردند، اما دنیایشان سخت شده بود و شیطان کارهای‌شان در چشمتان خوب جلوه می‌داد)
۶۴. ابوالفتوح رازی، روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن، مصححان دکتر محمدجعفر باحقی، دکتر محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۱، جلد اول، ص ۵. (هر که تفسیر قرآن کند به رأی خود و قول او به اتفاق موافق حق باشد، او منخطی است)
۶۵. سوره‌ی واقعه، آیه ۷۹. (دست نکشند به آن مگر پاکیزگان)
۶۶. سوره‌ی اعراف، آیه ۲۰۴. (چون قرآن قرائت شود، همه بدان گوش فرا دهید و سکوت کنید)
۶۷. احادیث مثنوی، ص ۱۷۸.
۶۸. کشف‌الاسرار، جلد سوم، ص ۸۳۲.